

دو فصلنامه پژوهشنامه فقه و نظام‌سازی عدالت  
سال اول، شماره ۲، پائیز و زمستان ۱۳۹۶

حقیقت وضع، تعهد یا اقتران؟

سعید رمزی<sup>۱</sup>؛ محمدرضا کاظمی گلوردی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۱۱

چکیده

با توجه به این که اهم منابع استنباط احکام فقهی از مقوله الفاظ است، تمامی علماء علم اصول بحث از حقیقت وضع و کیفیت دلالت الفاظ بر معانی را مطرح نموده‌اند. مرحوم آیه‌الله‌العظمی‌خوئی از معدود فقهای است که دیدگاهی متفاوت از مشهور اتخاذ کرده و حقیقت وضع را تعهد نفسانی دانسته است. از طرفی مرحوم صدر؛ مدعی شده که حقیقت وضع نمی‌تواند تعهد باشد، بلکه امر دیگری است که از آن به قرن اکید بین لفظ و معنی تعبیر نموده است. به نظر می‌رسد دیدگاه مرحوم صدر که مبتنی بر نظریه‌ای در روانشناسی تجربی به نام "شرطی شدن کلاسیک" است، در تبیین حقیقت وضع گویاتر از کلام استادش باشد. در این تحقیق سعی شده بعد از اشاره‌ای گذرا به اقوال مشهور، دیدگاه آیه‌الله‌العظمی‌خوئی مطرح شده و اشکالات وارد بر آن مورد ارزیابی قرار گیرد و سپس مقایسه‌ای کوتاه بین نظریه ایشان و دیدگاه مرحوم صدر صورت گیرد تا دسترسی به قول صائب در مسئله امکان‌پذیر باشد.

**کلید واژگان:** وضع، تعهد نفسانی، قرن اکید، شرطی شدن، دلالت لفظی

---

۱. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه عدالت (نویسنده مسئول) saeedramzi144@yahoo.com

۲. عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

### مقدمه

از آغاز پیدایش انسان بر روی کره زمین، نیاز او به پدیده زبان و لغت برای ارتباط با دیگران و تفهیم مقصود خویش از مهم‌ترین مسائل اجتماعی در هر جامعه انسانی بوده است. از سوی دیگر، زندگی بشر در گذر زمان، از سده‌ای به سده دیگر در جنبه‌های گوناگون، تکامل یافته است. این ارتباط دو سویه بین پیشرفت زندگی بشر و نیازهای پیوسته او به زبان و لغت، طبیعتاً پیشرفت و تکامل لغت را نیز در پی دارد.

با عنایت به این که اساسی‌ترین منبع استنباط احکام دین از مقوله الفاظ است، تبیین حقیقت وضع (دلالت لفظ بر معنا) به گونه‌ای که جایگاه آن با اجتماع تکامل یافته‌ی بشری انطباق پیدا نماید، امری لازم و ضروری است.

### اقوال در مسئله

در حقیقت وضع چهار نظریه اساسی وجود دارد. این چهار نظریه با فرض عدم ذاتیت دلالت لفظ بر معناست؛ اما نظریه دیگری در مقام هست که قائل به ذاتی بودن دلالت‌های وضعی است. این قول به شخصی به نام عبّاد بن سلیمان صیمری نسبت داده شده که اصولی نیست بلکه از بزرگان معتزله در قرن سوم است. وی در اثبات مدّعی خود می‌گوید: "اگر میان اسماء و مسمّیات به وجهی مناسبت نباشد اختصاص دادن اسم معین به مسمّای خاص، ترجیح بدون مرجّح و محال است و اگر میان اسم و مسمی مناسب باشد مطلوب حاصل است." (فخر الدین رازی، ۱۴۰۰ ق، ص ۲۴۶)

در بین معاصرین نیز شیخ احمد احسائی این قول را پذیرفته و در اثبات مدّعی خود به حدیثی از امیرمؤمنان علیه‌السلام استناد می‌کند. در آن حدیث حضرت می‌فرمایند: "روح در جسد مانند معنی در لفظ است." به این بیان که نسبت لفظ و معنی، همان نسبت جسد و روح است و همان‌طور که میان جسد و روح مناسبت ذاتی وجود دارد، به‌طوری که روح شخص خاص به بدن خاصی تعلق دارد همین مناسبت، میان لفظ و معنی موجود است و از این‌رو در افواه عالمان رایج شده که الفاظ قالب‌های معانی هستند. (زین‌الدین احسائی، ۱۴۳۰ ق، ج ۶، ص ۲۳۱-۲۴۰)

هرچند اصولیین غالباً در ابتدای مبحث وضع این قول را طرح و تفصیلاً به رد آن پرداخته‌اند؛ اما به‌نظر می‌رسد طرح قول کسانی که علاوه بر فساد عقیده، اعتباری به سخن آنان در علم اصول

نیست وجهی ندارد. خصوصاً با توجه به این که بطلان آن از واضحات است تا آن جا که صاحب کفایه شهادت وجدان را کافی در بطلان این نظریه دانسته است.

اما چهار نظریه بدین ترتیب است:

#### (۱) نظریه جعل

در این نظریه دلالت وضعی عبارت است از ملازمه واقعی بین لفظ و معنای موجود در ذهن به نحوی که با وجود لفظ در ذهن معنا نیز موجود شود؛ یعنی همان طور که در خارج با وجود علت (نار) بلافاصله معلول آن (حرارت) موجود می شود، در ذهن ما نیز در همان آنی که لفظ موجود می شود معنا نیز در ذهن وجود پیدا می کند.

اصل این ملازمه ذهنی یک ملازمه واقعی است مانند سایر ملازمات واقعیه با این تفاوت که تلازم در سایر ملازمات تکوینی و ازلی است و هیچ ارتباطی به جعل جاعل و اعتبار معتبر ندارد؛ اما این ملازمه با جعل و اعتبار واضح وجود پیدا می کند؛ یعنی جعل واضح سبب برای حدوث و ایجاد این ملازمه است بدون این که مقوم آن باشد و به تعبیر دیگر: حقیقت وضع همان جعل ملازمه بین لفظ و معناست؛ اما نتیجه این جعل حدوث ملازمه حقیقی و واقعی بین آن دو است. (محمدتقی بروجردی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۲۶)

مرحوم آیه الله خوئی در نقد این نظریه می فرماید:

اگر این ملازمه واقعی برای همگان (اعم از جاهل به وضع و عالم به آن) ثابت باشد، لازم می آید که تصور یک لفظ مستلزم تصور معنا برای همه انسان ها با اختلاف لغات باشد و این خلاف وجدان است؛ زیرا بدون شک جاهل به یک لغت نمی تواند از تصور یک لفظ در آن لغت معنای آن را تصور نماید.

و اگر این ملازمه فقط برای عالم به وضع ثابت باشد - که صحیح هم همین است - در این صورت این ملازمه از نتایج و آثار وضع خواهد بود نه این که حقیقت وضع باشد؛ یعنی بعد از تحقق وضع و علم به آن، ملازمه محقق خواهد شد. (محمدسرور واعظ، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ق ۱، ص

با مراجعه به کلمات محقق عراقی که طراح این نظریه است یافتیم که اولاً: ایشان خود متوجه این اشکال بوده و علم به وضع را قید برای مجعول قرار داده است؛ یعنی در صورت علم به وضع واضح جعل ملازمه بین لفظ و معنا نموده است. پس وجهی برای قسمت اول اشکال وجود ندارد. و ثانیاً: ایشان مدعی نشده که ملازمه مذکور حقیقت وضع است تا قسمت دوم اشکال بر وی وارد شود، بلکه حسب ظاهر کلماتش خود معترف است که این ملازمه نتیجه و اثر وضع است. (عبدالصاحب حکیم، ۱۴۱۸ ق، ج ۱، ص ۴۹)

## ۲) نظریه اعتبار

رایج‌ترین نظریه در حقیقت وضع همین نظریه است.

در این که در وضع چه چیزی جعل و اعتبار شده است سه قول مطرح است:

### قول اول. اعتبار علامیت

یعنی همان‌طور که تابلوهای منصوب در خیابان‌ها علامت بر مفهوم خاص است، (خطر، گردش به چپ، فاصله تا شهر بعد و...) لفظ نیز علامت برای معناست؛ منتهی این علامیت در باب الفاظ اعتباری یعنی به اعتبار واضح است و در مثل تابلوها خارجی. (محمدحسین اصفهانی، ۱۴۲۹ ق، ج ۱، ص ۲۳)

### نقد و ارزیابی

دو اشکال مهم بر این قول وارد شده است:

### اشکال اول

وضع یک امر عرفی است و تفسیر مذکور یک معنای دقی است که از فهم اهل عرف و لغت خارج است، پس نمی‌تواند متمثل معنای وضع باشد. (محمدسرور واعظ، ۱۴۲۲، ج ۱، ق ۱، ص ۴۹)

از این اشکال جواب داده‌اند به این که مانعی ندارد که تحلیل و تفسیر یک امر عرفی محتاج به دقت و تامل باشد؛ زیرا بعضی از امور هر چند عرفی‌اند؛ اما خود عرف از کنه و حقیقت آن غافلند، به همین جهت است که اختلاف نظر شدید در حقیقت بسیاری از امور عرفی رائج مثل معانی حروف، معنای انشاء و خبر و امثال این‌ها می‌بینیم و حال آن‌که جزو امور عرفی محسوب می‌شوند. (عبدالصاحب حکیم، ۱۴۱۳ ق، ج ۱، ص ۵۵)

### اشکال دوم

قرار دادن یک شیئی علامت برای شیئی دیگر در صورتی موجب حصول دلالت مطلوب می‌گردد که در مرحله متقدم بر آن تعهد و قراری بر این علامیت باشد و با فرض وجود تعهد سابق خود این تعهد می‌تواند متمثل حقیقت وضع باشد. (محمدباقر صدر، دروس فی علم الاصول، ۱۴۳۴ ق، ص ۳۱)

### قول دوم. اعتبار تنزیل

یعنی واضع وجود لفظ را در عالم اعتبار به منزله وجود معنا تنزیل نموده است ۱. به گونه‌ای که در مقام استعمال آن چه که مستقلاً ملحوظ مستعمل قرار گرفته معناست و نگاه وی به لفظ فقط یک نگاه آلی است. (محمدحسن طوسی، ۱۳۸۱، ص ۲۱- منیر قطیفی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۱۷۳)

### اشکالات وارد بر این قول

اولاً: همان اشکالی که بر قول اول وارد شد؛ یعنی دقی بودن این تفسیر از وضع و بعد آن از اذهان اهل عرف و لغت. (محمدسرور واعظ، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۱، ص ۴۸)  
ثانیاً: تنزیل نیاز به مصحح دارد و مصحح آن ترتب آثار منزل علیه بر منزل است؛ مثلاً در تنزیل طواف به منزله نماز (الطواف بالبيت صلاة) آثار (وجوب طهارت) منزل علیه (نماز) بر منزل (طواف) بار می‌شود و همین مصحح تنزیل مزبور است. در حالی که در لفظ و معنا چنین چیزی را مشاهده نمی‌کنیم، زیرا آثار معنا (منزل علیه) مثل طلب و نفرت و... بر لفظ (منزل) مترتب نمی‌شود؛ پس مصححی برای تنزیل وجود ندارد. (محمداسحاق فیاض، محاضرات فی اصول الفقه، ۱۴ ق، ج ۱، ص ۴۱)

### قول سوم. هو هویت (این همانی) بین تصوّر لفظ و تصوّر و معنی

این هو هویت از سه مقدمه حاصل می‌شود:

مرحله جعل و انتخاب؛ یعنی جعل لفظ در مقابل معنی که یک عملیات اعتباری است.

مرحله استعمال که با تکرار و یا کثرت استعمال با قرینه حاصل می‌شود (عامل کمی) و یا با

تجمع قرائن مشیره به معنی. (عامل کیفی)

---

۱. نظیر بعضی از تنزیلات شرعیه مثل الطواف بالبيت صلاة و یا الفقاع خمر و امثال ذلك

مرحله تلازم؛ یعنی وقتی علاقه لفظ به معنی راسخ شد دیگر خطوط معنی از لفظ نیاز به قرائن ندارد، بلکه تصور لفظ مستلزم تصور معنی خواهد بود و همین تلازم مقدمه نزدیک برای حصول علاقه وضعی بین لفظ و معنی است.

نتیجه این سه مقدمه حصول هویت و اندماج بین تصور لفظ و تصور معنی است. (منیر قطیفی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۱۶۶)

### اشکال وارد بر این قول

در هویت (این همانی) باید محمول عین موضوع باشد یا مفهوماً (به حمل اولی ذاتی) و یا مصداقاً (به حمل شایع صناعی)، در حالی که مفهوم لفظ عین مفهوم معنی نیست و مصداق لفظ نیز غیر مصداق معنی است و به تعبیر دیگر: تصور لفظ شیئی (دال) و تصور معنی شیء دیگر (مدلول) است و این همانی میان تصور لفظ و تصور معنی وجود ندارد. فتأمل.

### ۳) نظریه تعهد یا التزام نفسانی

هرچند این نظریه غالباً به مرحوم آیت‌الله خوئی نسبت داده می‌شود؛ اما در کلمات قبل از ایشان نیز تصریح و یا اشاره به این نظریه دیده می‌شود. مرحوم نهایندی (متوفای ۱۳۲۲ ق) در «تشریح الاصول» بعد از ذکر مقدماتی تصریح به این نظریه کرده است. (علی نهایندی، ۱۴۲۰ ق، ص ۲۵)

مرحوم اصفهانی (متوفای ۱۳۶۲ ق) صاحب «وقایه الاذهان» که از شاگردان مرحوم نهایندی است به تبع استاد خویش این نظریه را پذیرفته است (محمد رضا اصفهانی، ۱۴۱۳ ق، ص ۶۲) و همچنین مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در «درر الفوائد» به این نظریه اشاره کرده و رابطه لفظ و معنا را «التزام» دانسته است. (عبدالکریم حائری، ۱۴۱۸ ق، ص ۳۵)

بنابر دیدگاه آیت‌الله خوئی وضع عبارت است از تعهد متکلم به این که هرگاه به واژه‌ای معین نطق نماید معنای ویژه آن را اراده کند، به تعبیر دیگر؛ وضع یک نوع ایجاد همگونی بین لفظ خاص و معنای مخصوص است که برآمده از یک قضیه شرطیه‌ای است که یک سوی آن (مقدم) نطق به لفظ و سوی دیگرش (تالی) قصد فهماندن معناست. بر این اساس هیچ انگیزه دیگری نزد متکلم از تلفظ به لفظ، جز فهماندن معنا وجود ندارد. (محمد اسحاق فیاض، محاضرات فی اصول الفقه، ۱۴۲۲

ق، ج ۱، ص ۵۳)

### ویژگی‌های این نظریه

#### ۱) واضح بودن مستعمل

براساس این نظریه مستعملی که لفظ را به کار می‌برد به راستی خود واضح هم خواهد بود؛ چرا که متعهد شدن متکلم به این مطلب که در هنگام فهماندن معنایی معین، تنها واژه معینی را به کار برد، قائم به شخص تعهد کننده است و تعهد یک شخص ربطی به تعهدات دیگران ندارد.

اگر گفته شود: پس چرا فقط به متعهد اول واضح اطلاق می‌شود؟

می‌گوییم: اطلاق واضح بر متعهد اول از باب اسبقیت زمانی اوست که موجب شده دیگران در این تعهد تابع او باشند نه این که تعهد وی موجب تحقق تعهد برای غیر شده باشد؛ زیرا معقول نیست تعهد یک شخص محقق تعهد دیگری باشد. (محمد اسحاق فیاض، محاضرات فی اصول الفقه، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۵۳)

#### ۲) تصدیقی بودن دلالت وضعی

دلالتی که براساس این نظریه به وجود می‌آید دلالت تصدیقی است؛ زیرا مفروض آن است که طرف ملازمه قصد تفهیم معناست؛ یعنی متکلم با نطق به این لفظ اراده تفهیم معنای آن را نموده است و این معنای دلالت تصدیقی است. بنابراین تبادل معنا از الفاظی که از ناطق بدون اراده و شعور مثل شخص خواب و یا از اصطکاک یک شیئی به شیئی دیگر به وجود می‌آید از جهت وضع نیست؛ بلکه به سبب انس حاصل از کثرت استعمال است. (همان، ص ۵۲)

#### ۳) نفسانی بودن وضع

براساس این نظریه، وضع یک امر تکوینی نفسانی است که عبارت باشد از تعهد و التزام در افق نفس و چون تعهد و التزام فعل اختیاری نفس است پس باید به یک فعل اختیاری تعلق بگیرد که همان نطق به لفظ خاص به قصد تفهیم معنای آن است. (همان، ص ۵۲)

مرحوم استاد خوئی قوی‌ترین شاهد بر نظریه خود را وجدان و تأمل در انگیزه وضع که همان قصد تفهیم مقاصد باشد دانسته است.

البته شواهد دیگری را نیز به‌عنوان تایید مطلب اقامه نموده است:

### ۱- مطابقت با معنای لغوی

وضع در لغت به‌معنای جعل و قرارداد است که از جمله آن قوانینی است که در حکومت‌های شرعی و عرفی وجود دارد و به گونه‌ای است که حکومت خود را ملتزم به تنفیذ آن قراردادها در بین مردم می‌داند. این معنا با آن چه که در حقیقت دلالت وضعی گفته شد انطباق کامل دارد.

### ۲- صحت تقسیم به تعینی و تعینی

تعهد و التزام مذکور اگر ابتدائی باشد وضع تعینی نامیده می‌شود و اگر ناشی از کثرت استعمال باشد وضع تعینی بر آن اطلاق می‌گردد.

### ۳- وضع اعلام شخصیه

کسی که قصد دارد نامی را برای فرزندش انتخاب کند در ابتدا فرزند خویش را تصور کرده و سپس اسم مناسبی را برای او برمی‌گزیند و در مرحله سوم متعهد می‌شود که هرگاه قصد تفهیم وی را دارد آن نام را به کار برد.

### ۴- استقرار سیره عقلاء

روش عقلای عالم بر این تعهدات و التزامات در باب به‌کارگیری الفاظ است. (محمداسحاق فیاض، محاضرات فی اصول الفقه، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، صص ۵۱-۵۶)

### اشکالات ذکر شده بر این نظریه

اشکالاتی بر این نظریه وارد شده که به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

#### اشکال اول

##### لزوم دور

تعهد متکلم به این که هرگاه قصد تفهیم معنای خاصی را دارد به فلان لفظ نطق نماید متوقف بر علم او به وضع این لفظ برای آن معناست، از طرفی اگر وضع به‌معنای تعهد باشد معنایش آن است که علم به وضع هم متوقف بر تعهد است و این دور واضح است.

تعهد-----علم به وضع-----تعهد



### جواب

مرحوم استاد خوئی خود متوجه این اشکال بوده و بعد از طرح اصل اشکال در جواب از آن می‌فرماید: تعهدی که متوقف بر علم به وضع است تعهد جزئی فعلی است که در هنگام استعمال یافت می‌شود، اما تعهدی که علم به وضع متوقف بر آن است یک تعهد کلی است که در مرحله وضع وجود دارد (یعنی تعهد متکلم به ذکر طبیعی لفظ هنگام اراده طبیعی معنا به نحو قضیه حقیقیه). (محمد اسحاق فیاض، محاضرات فی اصول الفقه، ۱۴۲۲ ق، ج ۱، ص ۵۳)

پس تعهد شخصی جزئی ---- علم به وضع ---- تعهد کلی شرطی

البته بعضی از محققین این جواب را وافی به دفع اشکال ندانسته و می‌فرمایند: ما یک تعهد بیشتر نداریم که قبل از تحقق شرط (اراده تفهیم معنا) کلی است و بعد از تحقق و فعلیت شرط شخصی و فعلی می‌گردد.

تمثیل: انسان قبل از تشنگی یک اراده کلی به نحو قضیه حقیقیه شرطیه دارد که "کلما عطش لاراد شرب الماء" اما هرگاه تشنه شود (شرط حاصل گردد)، همین اراده به مقام فعلیت می‌رسد. پس در حقیقت دو اراده در کار نیست، بلکه یک اراده است که قبل از عطش از آن به اراده کلی شرطی تعبیر می‌کنیم و بعد از عطش اراده جزئی فعلی نامیده می‌شود. پس اشکال دور برطرف نمی‌شود. (محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم الاصول، ۱۴۲۶ ق، ج ۱، ص ۸۰)

### نقد و بررسی

به نظر می‌رسد که همین مقدار از تفاوت دو اراده و تعهد کافی برای دفع دور باشد؛ فلذا می‌بینیم در مثل باب تبادر نیز با تقیید علم به وضع به اجمالی و تفصیلی بودن، اشکال دور را حل نموده‌اند؛ به تعبیر دیگر: در ارتباط با این اشکال که اگر تبادر علامت حقیقت باشد مستلزم دور است، چون تبادر متوقف بر علم به وضع است و علم به وضع هم -حسب الفرض- متوقف بر تبادر. این‌گونه پاسخ گفته‌اند: تبادر متوقف بر علم اجمالی به وضع است و علم تفصیلی به وضع متوقف بر تبادر است. فلا دور.

ملاحظه می‌کنید با این که علم به وضع یک حقیقت بیشتر نیست که قبل از تبادر موصوف به اجمال و بعد از آن متصف به تفصیل می‌شود؛ ولی با همین اتصاف به اجمال و تفصیل، اشکال دور را دفع کرده‌اند.

بنابراین در مانحن فیه هم اتصاف اراده به کلیت -قبل از حصول شرط- و جزئیت -بعد از تحقق شرط- می‌تواند دافع اشکال دور باشد. فلاحظ.

### اشکال دوم

#### سد باب مجاز

تعهد مزبور (عدم اتیان متکلم به لفظ مگر هنگام اراده تفهیم معنی) مستلزم یک تعهد ضمنی به عدم استعمال مجازی است، مثلاً وقتی متکلم متعهد شد که لفظ اسد را نیورد مگر هنگامی که اراده تفهیم معنای حیوان مفترس را داشته باشد، ضمناً متعهد شده است که لفظ اسد را مجزاً در غیر حیوان مفترس استعمال نکند، در حالی که بدون شک واضح چنین تعهد ضمنی را در هنگام وضع قصد نکرده است، بلکه به عکس شاید در همان حال وضع بنای بر استعمال مجازی نیز داشته باشد؛ زیرا استعمال مجازی بایی از ابواب لغت است. (محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم‌الاصول، ۱۴۲۶ ق، ج ۱، ص ۲۹)

گاه از این اشکال جواب داده شده است به اینکه این نظریه مستلزم تعهد ضمنی مذکور نیست؛ زیرا وقتی واضح متعهد می‌شود که نطق به لفظ نکند مگر هنگامی که اراده تفهیم معنی را داشته باشد، مراد از عدم نطق به لفظ عدم نطق مجرد از قرینه است. بنابراین اگر همراه با قرینه لفظ را بیاورد و اراده معنای مجازی را نماید برخلاف تعهد خود رفتار نکرده است؛ مثلاً متکلمی که متعهد شده است که به لفظ اسد مجرد از قرینه نطق نماید مگر زمانی که اراده تفهیم معنای حیوان مفترس را داشته باشد نه بدان معناست که ضمناً متعهد شده باشد لفظ اسد را همراه با قرینه (یرمی) نیز در معنای رجل شجاع به کار نبرد. بکار بردن لفظ اسد همراه با قرینه یرمی در رجل شجاع هیچ‌گونه منافاتی با تعهد اولی او ندارد.

بنابراین هرگاه از متکلم متعهد لفظ (اسد) بدون قرینه (یرمی) صادر شود اراده معنای حقیقی (حیوان مفترس) نموده است؛ زیرا متعهد شده است لفظ اسد مجرد را به کار نبرد مگر هنگامی که اراده تفهیم معنای حیوان مفترس را داشته باشد و این منافات ندارد با این که اگر لفظ را همراه با قرینه بیاورد معنای مجازی (رجل شجاع) اراده نماید. (محمد اسحاق فیاض، المباحث‌الاصولیة، ۱۴۳۰ ق، ج ۱، ص ۱۳۹)

مرحوم صدر این جواب را دافع اشکال ندانسته و می‌فرماید:

اولاً: گاه ممکن است متکلم لفظ اسد را در مفروض مثال بدون قرینه بیاورد و مع ذلک اراده معنای مجازی نماید و آن در صورتی است که غرض متکلم به اجمال و ابهام تعلق گرفته باشد.

ثانیاً: اگر مراد از قرینه، خصوص قرینه متصله باشد؛ یعنی واضح متعهد شده با اتیان لفظ اسد بدون قرینه متصله حیوان مفترس را اراده کند و با قرینه متصله (یرمی) اراده رجل شجاع نماید، لازمه این حرف آن است که بگوییم واضح قرائن منفصله را به طور کلی نادیده گرفته و هیچ اعتباری برای آن قائل نشده است و حال آن که بدون شک گاه متکلم به قرائن منفصله اعتماد می‌کند. و اگر مراد از قرینه اعم از متصله و منفصله باشد یعنی متکلم متعهد شده که هرگاه لفظ را بدون قرینه بیاورد، اراده حیوان مفترس داشته باشد و اما هر زمان که اتیان به قرینه ولو به نحو منفصل (دو هفته بعد از زمان تکلم مثلاً) نماید، اراده رجل شجاع کند. لازمه این سخن آن است که هرگاه لفظی از متکلم صادر شود و شک کنیم که آیا قرینه منفصله‌ای را ضمیمه خواهد کرد یا خیر؟ نتوانیم لفظ را بر معنای موضوع له آن حمل کنیم؛ زیرا با فرض شک، موضوع دلالت وضعی که همان تعهد باشد محرز نیست؛ به دلیل این که مفروض آن است که تعهد واضح بر استعمال لفظ در حیوان مفترس مشروط به عدم وجود مطلق قرینه است و حال آن که ما احتمال وجود قرینه منفصله را می‌دهیم. اگر گفته شود: با اجرای اصاله‌ی عدم‌القرینه - به‌عنوان یک اصل عقلائی - و نفی قرینه منفصله دلالت وضعی لفظ را احراز نموده و آن را بر معنای حقیقی حمل می‌کنیم.

در جواب می‌گوییم: اصاله‌ی عدم‌القرینه یک اصل تبعیدی نیست؛ زیرا عقلاء مثل شارع اصول تبعیدی ندارند بلکه یک اصل استظهاری است که به ملاک کاشفیت از ظهور - با عنایت به این که قرینه منفصله خلاف ظهور لفظ است - نزد عقلاء حجت گردیده است. پس باید قبلاً دلالت وضعی لفظ فی نفسه محرز باشد تا هنگام شک در نصب قرینه منفصله عدم آن نفی گردد؛ اما اگر اصل دلالت وضعی محرز نیست اصل مزبور جاری نمی‌شود؛ چون همان‌طور که اشاره شد عقلاء عالم تبعیدی در جریان این اصل ندارند بلکه از باب این که قرینه را برخلاف ظاهر لفظ (دلالت وضعی) می‌دانند این اصل را جاری می‌کنند و مفروض آن است که در مانحن فیه اصل تعبد و دلالت وضعی مشکوک است. (محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم‌الاصول، ۱۴۲۶ ق، ج ۱، ص ۷۹)

#### نقد و بررسی

اما نسبت به مطلب اول باید گفت: اراده اجمال و یا ابهام برخلاف اصول عقلائی است، زیرا اصل آن است که متکلم از تلفظ به کلمات قصد بیان دارد نه اجمال و ابهام.

و اما نسبت به مطلب دوم، اگر مراد از قرینه خصوص قرینه متصله باشد اشکال وارد است. اما اگر مطلق قرینه مراد باشد بعید به نظر نمی‌رسد که اجرای اصله‌ی عدم‌القرینه بلامانع باشد، زیرا این تدقیقات در اصول عقلایی راه ندارد و ظاهر آن است که عقلاء در موارد فوق نیز با جریان اصل مزبور به ضمیمه این اصل که متکلم یلحق بکلامه ما شاء، به ظهور لفظ تمسک کرده و به شک اعتنا نمی‌کنند.

در عین حال مساله نیاز به تامل بیشتری دارد.

#### اشکال سوم

##### عدم وقوع خارجی

تفسیر وضع به تعهد امری است که در خارج واقع نشده است، زیرا این تفسیر یک عملیات استدلالی براساس ملازمه بین جزاء و شرط در یک قضیه شرطیه است؛ یعنی فهم معنا از لفظ و به تعبیر بهتر: انتقال ذهن سامع از لفظ به معنی مبنی بر آن است که سامع علم به تعهد واضح متکلم داشته باشد؛ یعنی بداند که متکلم هرگاه قصد تفهیم فلان معنا را دارد فلان لفظ را می‌آورد. پس در واقع متکلم متعهد به قضیه شرطیه‌ای شده که این قضیه موجب یک ملازمه بین شرط و جزاست به گونه‌ای که هر زمان یکی از دو طرف قضیه محقق شود ذهن سامع به طرف دیگر منتقل می‌شود. بنابراین انتقال ذهن سامع از لفظ به معنا به سبب اعتقاد او به ملازمه بین شرط و جزا در قضیه شرطیه‌ای است که از تعهد متکلم نشأت گرفته است.

پر واضح است که فهم معنا از لفظ (انتقال ذهن از لفظ به معنی) نزد یک کودک نیز محقق می‌شود. حال از اصحاب تعهد می‌پرسیم: آیا کودک که لفظ حلیب را مثلاً از مادر می‌شنود و ذهنش به معنای آن منتقل می‌شود، تعهدی را از سوی مادر کشف کرده که مادر لفظ حلیب را نمی‌آورد مگر این که اراده معنای شیر را داشته باشد، به گونه‌ای که از این تعهد وجود یک ملازمه بین شرط و جزا در این قضیه شرطیه تعهدیه را درک کرده باشد؟! هرگز چنین نیست. بلکه کودک به مجرد ایجاد یک انس ذهنی از سماع لفظ در دفعات مکرر، ذهنش به معنا منتقل می‌شود بدون این که اعتقاد به ملازمه بین لفظ و معنا و تعهد مادر داشته باشد. پس معلوم می‌شود که این انتقال نزد کودک به سبب تعهد و ملازمه نیست؛ بلکه به سبب امر دیگری است که مرحوم صدر از آن به اقتران تعبیر نموده است. (محمود هاشمی شاهرودی، بحوث فی علم‌الاصول، ۱۴۲۶ ق، ج ۱، ص ۸۰)

#### ۴) نظریه قرن اکید

نظریه قرن اکید، نظریه‌ای است در باب حقیقت علقه وضعیه میان لفظ و معنی که از سوی شهید محمد باقر صدر ارائه شده است. هرچند از نظر ایشان نیز رابطه میان الفاظ و معانی رابطه‌ای اعتباری است؛ اما با توجه به این که این رابطه، رابطه‌ای بسیار عمیق شبیه رابطه سبب و مسبب است به گونه‌ای که به محض شنیدن کلمه ماء مثلاً ذهن شخص عرب زبان به معنای آب منتقل می‌شود و صرف اعتبار و قرارداد نمی‌تواند موجب چنین رابطه‌ای شود شهید صدر کوشیده است با تحلیل ذهن انسان و از طریق کشف قوانین تکوینی و واقعی خاصی که در ذهن انسان حاکم است این معزل را حل نماید.

شهید صدر از قوانین تکوینی حاکم بر ذهن انسان به سه قانون در این‌جا اشاره می‌کند:

۱- قانون انتقال صورت یک شیء به ذهن از طریق احساس آن شیء با یکی از حواس پنجگانه: مثلاً از دیدن یک حیوان درنده و یا شنیدن صدای آن در خارج تصویر آن حیوان درنده در ذهن نقش می‌بندد. (قانون تکوینی اول)

۲- قانون انتقال صورت یک شیء به ذهن از طریق ادراک تصویر مشابه آن: مثلاً از دیدن عکس یک حیوان درنده بر روی کاغذ، ذهن انسان به تصویر خود آن حیوان درنده منتقل می‌شود. (قانون تکوینی دوم)

به خوبی روشن است که این قانون حاکم بر قانون تکوینی اول است یعنی دایره‌اش اوسع از اولی است؛ زیرا مفاد قانون تکوینی اول آن است که هرکس یک حیوان درنده را خارجاً حس نماید تصویر آن حیوان درنده در ذهنش نقش می‌بندد؛ اما مفاد قانون تکوینی دوم آن است که هرکس مشابه آن حیوان درنده (عکس آن را مثلاً) نیز حس نماید تصویر آن حیوان درنده در ذهنش نقش می‌بندد.

۳- قانون انتقال صورت یک شیء به ذهن از طریق ادراک چیزی که به نحوی اکید و شدید با آن شیء مشروط و مقترن شده است (قانون تکوینی سوم). مثلاً اگر فرض کنیم که دیدن حیوان درنده به دفعات با دیدن شخص خاصی همراه شده باشد، با دیدن آن شخص خاص ذهن ما به صورت آن حیوان درنده نیز منتقل می‌شود.

این قانون نیز اوسع و حاکم بر دو قانون اول است؛ زیرا در این قانون هرچند آن حیوان درنده و یا مشابه آن را نبینیم بلکه فقط آن چه که مقترن با او شده است احساس نماییم، باز هم ذهن ما به صورت آن حیوان درنده منتقل خواهد شد.

البته باید دقت داشت که هر نوع اقترازی مراد نیست بلکه اقتران باید یک اقتران شدید و اکید باشد. شدت اقتران مذکور هم می‌تواند ناشی از دو عامل کیفی و کمی باشد:

الف: عامل کمی: و آن عبارت است از تکرار زیاد دو پدیده به همراه هم، مثلاً فرض کنیم دو دوست به قدری با هم نزدیک و صمیمی هستند که در هیچ حالی از هم جدا نمی‌شوند. این ارتباط و مقارنت که بارها و بارها مورد توجه ما قرار گرفته است باعث می‌شود که هرگاه یکی از این دو دوست را دیدیم ناخودآگاه ذهن ما متوجه دیگری شود و این نیست مگر به خاطر اقتران مکرر این دو با هم و یا مثلاً در علم رجال می‌بینیم نوفلی همیشه از سکونی نقل روایت می‌کند. این اقتران و ارتباط موجب می‌شود که هرگاه لفظ نوفلی را دیدیم ناخودآگاه ذهن ما متوجه سکونی گردد.

ب: عامل کیفی: و آن عبارت است از اقتران دو شیء در یک ظرف موثر بدون این که تکراری در کار باشد؛ یعنی شرایط اقتران میان آن دو شیء به گونه‌ایست که برای شخصی که این اقتران را درمی‌یابد، بسیار مهم و موثر است به صورتی که آن ظرف موثر (موقعیت زمانی یا مکانی) باعث می‌شود که اقتران این دو پدیده در خاطر بماند. مثلاً اگر شخصی به شهر خاصی مسافرت کند و در همان جا دچار بیماری بسیار سختی شود و به طریقی خاص و معجزه‌آسا از آن بیماری نجات یابد و به وطن خود مراجعت کند، هیچ‌گاه خاطره این سفر و آن بیماری را فراموش نمی‌کند، به طوری که هرگاه اسم آن شهر برده می‌شود بلافاصله آن بیماری سخت را به یاد می‌آورد. پس بین تصور آن مکان و تصور آن بیماری سخت یک نوع ارتباط و علاقه واقعی در ذهن شکل می‌گیرد و حال آن که یک بار بیشتر هم این مقارنت اتفاق نیافتاده است؛ ولی چون در حالت خاصی بوده است آن خصوصیت ارتباط بین آن دو را موکّد و مستحکم می‌کند.

بر این اساس می‌توان گفت: ارتباط سببیت بین لفظ و معنی نتیجه اقتران موکّد و شدید بین لفظ و معنی است که این ارتباط یا از تکرر قران بین لفظ و معنی در استعمال خارجی حاصل شده (عامل کمی) و یا از قران در ظرف موثر (عامل کیفی) به هر حال؛ این اقتران در ذهن، ایجاد ارتباط واقعی بین لفظ و معنی می‌کند و آن وقت می‌گوییم: دلالت لفظ و معنی ناشی از ارتباطی است که به سبب

قرن اکید بین لفظ و معنی پیدا شده است. تکرار و ظرف موثر دو امری است که قرن بین دو شیء را اکید می‌کند.

پس می‌توان وضع را این‌گونه تعریف کرد: «وضع عملی است که به سبب آن لفظ اقتران به معنی پیدا می‌کند» تا در نتیجه آن ذهن از تصور لفظ به تصور معنی انتقال می‌یابد. نتیجتاً یکی از صغریات قانون تکوینی سوم است. (محمود هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ ق، ج ۱، ص ۸۱)

به نظر می‌رسد دیدگاه مرحوم صدر در باب دلالت تصویری مبتنی بر نظریه‌ای در روانشناسی تجربی به نام شرطی شدن کلاسیک است که نخستین بار توسط یک فیزیولوژیست روسی به نام «ایوان پاولف» مطرح شده است.

توضیح مطلب آن که انسان و یا هر حیوانی مرکب از دو جزء است: بدن (جسم) و روان (ذهن، احساسات و ادراکات) که به لحاظ هر یک از این دو در مقابل پدیده‌های خارجی از خود عکس‌العمل نشان می‌دهد، اما نسبت به جسم؛ مثلاً در هنگام گرسنگی با دیدن غذا بزاق دهان از او ترشح می‌شود. و یا با دیدن صحنه وحشتناک ترس بر او مستولی می‌شود و...

این پدیده‌های خارجی موثر در بدن و یا ذهن ما در اصطلاح علم روانشناسی محرک نامیده می‌شود و به عکس‌العمل بدن و یا ذهن در مقابل آن بازتاب و یا پاسخ گفته می‌شود.

**محرک‌ها بر دو گونه است:**

محرک طبیعی (غیرشرطی): و آن عبارت است از محرکی که بدون نیاز به یادگیری قبلی پاسخ تولید می‌کند مثل غذا و پاسخ طبیعی (غیرشرطی) پاسخی آموخته نشده است که به صورت خودکار به محرک طبیعی داده می‌شود که در مثال ما همان بزاق ترشح شده هنگام رویت غذاست.

محرک شرطی: و آن محرکی است که خنثی (بی اثر) بوده؛ ولی پس از جفت شدن با محرک طبیعی می‌تواند پاسخ شرطی را فراخواند.

گویا پاولف برای اولین بار به تاثیر محرک‌های شرطی توجه کرد و نظریه شرطی شدن را مطرح نمود. وی در آزمایشاتش غذا در دهان سگش می‌گذاشت و این کار باعث ترشح بزاق در سگ می‌شد. پاولف متوجه شد غذا تنها محرکی نبود که موجب ترشح بزاق سگ می‌شد. سگ در پاسخ به دیگر محرک‌های متداعی شده با غذا مثل رویت ظرف غذا، رویت شخصی که برایش غذا می‌آورد و حتی صدای باز و بسته شدن در هنگام آورده شدن غذا نیز بزاق ترشح می‌کرد، حتی اگر غذایی به همراه

نداشته باشد. همین موجب شد که هم‌زمان با دادن غذا به این حیوان زنگی را به صدا درآورد. صدای زنگ محرکی بود که ارتباطی با غذا نداشت و به‌تنهایی برای سگ بی مفهوم بود؛ اما به‌دنبال جفت شدن این محرک بی‌اثر با محرک طبیعی و تکرار آن، سگ بین صدای زنگ و غذا ارتباط برقرار کرد، به‌طوری که با صدای زنگ، حتی بدون وجود غذا بزاق او ترشح می‌شد و به‌عبارتی سگ نسبت به همراه بودن صدای زنگ و غذا شرطی شده بود.

در این نوع یادگیری، هرگاه یک محرک بی‌اثر (مثلاً صدای زنگ) به همراه یک محرک طبیعی (مثلاً غذا) به جانور عرضه شود، پس از مدتی محرک بی‌اثر به تنهایی سبب بروز پاسخ (مثلاً ترشح بزاق) در جانور می‌شود. به این محرک جدید محرک شرطی می‌گویند؛ زیرا به شرطی می‌تواند سبب بروز پاسخ شود که پیش از آن به‌طور مکرر با یک محرک طبیعی همراه شود. طبعاً به بازتاب حاصل از محرک شرطی نیز پاسخ شرطی اطلاق می‌شود. آزمایش پاولف راجع به محرک طبیعی و شرطی در بدن بود. (ویکی پدیا، مدخل «شرطی شدن کلاسیک»)

ما می‌توانیم همین مطلب را در ذهن نیز داشته باشیم، مثلاً با تابش نور به یک شیء (مثلاً دیوار) و انعکاس آن به چشم، ذهن ما تصویر آن شیء را ادراک می‌کند. در این‌جا محرک طبیعی انعکاس نور از شیء به چشم است و پاسخ طبیعی آن رویت، ادراک و احساس آن شیء است. حال اگر همین محرک طبیعی با یک محرک بی‌اثر (مثلاً شنیدن لفظ دیوار) به‌طور مکرر همراه شود، پس از مدتی همین محرک بی‌اثر به تنهایی سبب بروز پاسخ طبیعی می‌شود؛ یعنی به مجرد شنیدن لفظ دیوار تصویر آن در ذهن نقش می‌بندد، هر چند محرک طبیعی (انعکاس نور از دیوار به چشم) در کار نباشد. صدر از این تقارن مکرر بین محرک شرطی (شنیدن لفظ) با محرک طبیعی (آن چه با حواس درک می‌شود) که بازتاب آن حصول تصویر شیء در ذهن است به قرن اکید تعبیر نموده است.

طبعاً این اکید بودن گاهی به عامل کمی مربوط می‌شود که تکرر قران بین لفظ و معنا در استعمال خارجی باشد (وضع تعینی) و گاهی مرتبط با عامل کیفی است که قران مکتف با ملاسبات خارجی و یا به تعبیر دیگر ظرف موثر باشد. (وضع تعینی)

آن چه گذشت حاصل نظریه مرحوم صدر در حقیقت وضع بود که با توضیحاتی ارائه گردید. براساس آن چه گفته شد ویژگی‌های حقیقت وضع طبق نظریه قرن اکید در چند امر خلاصه

می‌شود.



وضع مجعول اعتباری و انشائی نیست؛ بلکه یک امر تکوینی است که در ارتباط خاص میان لفظ و معنی تجلی پیدا می‌کند و صغری قانون تکوینی سوّم را محقق می‌نماید. آری گاهی انشاء برای ایجاد این ارتباط خاص (اقتران اکید) به کار گرفته می‌شود - هم‌چنان که در وضع تعیینی این چنین است - اما این نه بدان معنی است که منشاء آن ارتباط مخصوص باشد بلکه انشاء فقط موجد و محقق آن ارتباط و اقتران خاص می‌گردد.

دلالتی که با وضع تحقق می‌یابد همواره دلالت تصوّری است که در انتقال شنونده به معنای لفظ بین لافظ دارای شعور و یا فاقد شعور (مثل شخص نائم) تفاوتی نیست، زیرا آن اقتران اکیدی که ملاک دلالت وضعیه است در هر دو حالت ثابت است.

فعلیت دلالت وضعی غالباً متوقف بر علم به وضع است؛ یعنی مادامی که در ذهن من اقتران بین لفظ و معنی ایجاد نشود، نسبت به من حقیقتاً وضعی وجود ندارد، هرچند نسبت به کسی که این اقتران اکید در ذهنش شکل گرفته وضع محقق است.

### نقد و بررسی نظریه قرن اکید

۱- قانون تکوینی سوّم هرچند بر وضع تعیینی که نتیجه عامل کمی است منطبق می‌شود؛ اما انطباق آن بر وضع تعیینی خالی از اشکال نیست، زیرا وضع تعیینی یک عملیات انشائی و اعتباری است که مابشرتاً از واضع صادر می‌شود و نتیجه حاصل از آن ایجاد ملازمه (اقتران) بین تصوّر لفظ و تصوّر معنی است، نه این که حقیقت وضع تعیینی همین ملازمه و اقتران باشد؛ آن‌چنان که قائل به این نظریه ادّعا نموده است و به تعبیر دیگر: ملازمه موجود بین لفظ و معنی در ارتکاز عرف و عقلاء که لعلّ مورد اتفاق همگان باشد اثر وضع و ناشی از آن است نه این که خود به نفسه وضع باشد. (محمد اسحاق فیاض، ۱۴۳۰ ق، ج ۱، ص ۱۴۵-۱۴۸)

۲- ممکن است ادّعا کنیم که این ارتباط و اقتران اکید در وضع تعیینی نه تنها خودش وضع نیست، بلکه اثر مستقیم وضع هم نمی‌تواند باشد؛ زیرا این اقتران و ارتباط شدید با استعمال پدید می‌آید؛ یعنی وقتی استعمال لفظ در معنی زیاد می‌شود و ذهن با آن لفظ و معنی انس پیدا می‌کند در این هنگام آن قرن اکید پدید می‌آید، پس واضع هیچ مدخلیتی در اصول این وضعیت ندارد، مگر به مقدار فراهم نمودن زمینه و مقتضی برای استعمال.

شهید می‌گوید: این قرن اکید گاهی به صورت اتّفاقی و بدون اراده پدید می‌آید مثل وضع تعینی و گاهی با قصد و اراده واضح مثل وضع تعینی (رضا اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۸۴ - ۱۸۶). در حالی که اساساً قصد و اراده واضح در اصول آن قرن اکید هیچ دخالتی ندارد، واضح لفظ را برای معنی وضع می‌کند و کار او تمام می‌شود، حال اگر استعمال باشد قرن اکید ایجاد می‌شود و اگر استعمال نباشد قرن اکید حاصل نمی‌شود. بعضی الفاظ جعل می‌شوند ولی چون استعمال نمی‌شوند آن قرن اکید که انسان را از تصوّر لفظ به تصوّر معنی منتقل می‌کند حاصل نمی‌شود، مثل لفظ چرخ‌بال که برای هلی‌کوپتر جعل شده است؛ ولی چون چندان استعمال نشده است، آن قرن اکید بین این لفظ و معنی آن حاصل نشده است. پس آنچه باعث حصول قرن اکید بین لفظ و معنی می‌شود، استعمال لفظ در معنی می‌باشد و گرنه قصد و اراده واضح هیچ دخالتی در حصول قرن اکید بین لفظ و معنی آن ندارد تا شهید صدر بگوید: قرن اکید گاهی با اراده است، مثل وضع تعینی و گاهی بدون اراده، مثل وضع تعینی. وقتی هم که قصد و اراده واضح در حصول قرن اکید دخالت نداشته باشد لازمه فرمایش ایشان آن است که ما اصلاً وضع تعینی نداشته باشیم و وضع منحصر در وضع تعینی باشد و هو کما تری. نتیجتاً آن چه ایشان در مورد حقیقت وضع فرموده است (قرن اکید) نه تنها حقیقت وضع نیست، بلکه اثر مستقیم وضع هم نیست و با دقت و تأمل معلوم می‌شود که اثر استعمال است. (وبگاه آیت‌الله نورمفیدی، جلسه پانزدهم)

در پایان مخفی نماند که یکی از شاگردان میرزا مرحوم صدر که خود از صاحب‌نظران علم اصول به شمار می‌رود، علاوه بر قرن اکید مقبولیت نوعی اهل لغت را نیز در تحقق وضع دخیل دانسته است. وی معتقد است که در بسیاری از موارد اقتران اکید بین یک صوت و معنای خارجی آن حاصل می‌شود؛ اما وضعی محقق نمی‌گردد، مگر این که اهل لغت بنا را بر آن گذاشته باشند، پس وضع در حقیقت مرکب از قرن اکید و قبول اهل لغت واحده است، هر چند این مقبولیت ضمنی و در خلال استعمال باشد؛ یعنی از بکارگیری آن لفظ برای فهماندن آن معنا این مقبولیت استفاده گردد. (محمود هاشمی شاهرودی، اضواء و آراء، ۱۴۳۱ ق، ج ۱، ص ۳۱)

چه بسا بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد -و النادر کالمعدوم- که اقتران بین لفظ و معنا حاصل شود، اما قبول اهل آن لغت در بین نباشد، فلذا شاید نیازی به ذکر این قید (مقبولیت اهل لغت) نباشد.

## نتیجه گیری

هرچند تصویر نظریه قرن اکید نسبت به وضع تعیینی مواجه با اشکال است -همچنان که گذشت- اما به نظر می‌رسد در تبیین حقیقت وضع گویاتر از کلام مرحوم محقق خوئی باشد؛ زیرا همان طور که قبلاً گذشت یکی از ویژگی‌های مبنای محقق خوئی تصدیقی بودن دلالت لفظی است و حال آن که دلالت لفظی نمی‌تواند یک دلالت تصدیقی باشد، زیرا مدلول در دلالت تصدیقی یک تصدیق است و حال آن که در دلالت لفظی ذهن ما بعد از تلفظ متکلم به لفظ به یک تصدیق منتقل نمی‌شود. آری ذهن از یک تصدیق (مثلاً: متکلم به فلان لفظ تکلم کرد) به تصدیق دیگر منتقل می‌شود؛ اما در این صورت دال ما لفظ نخواهد بود تا دلالت لفظی بر آن صادق باشد.

## منابع

- احسائی، زین‌الدین (۱۴۳۰ ق)؛ جوامع‌الکلم، بصره، الغدیر.
- اسلامی، رضا (۱۳۷۵)؛ قواعد کلی استنباط، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- اصفهان‌ی، محمدحسین (۱۴۲۹ ق)؛ نه‌ایة‌الدرایة فی شرح‌الکفایة، قم، موسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- اصفهان‌ی، محمدرضا (۱۴۱۳ ق)؛ وقایة‌الاذهان والالباب، قم، موسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- بروجردی، محمدتقی (۱۴۱۷ ق)؛ نه‌ایة‌الافکار، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- حائری، عبدالکریم (۱۴۱۸ ق)؛ در‌الفوائد، قم، موسسه نشر اسلامی.
- حکیم، عبدالصاحب (۱۴۱۳ ق)؛ منتقی‌الاصول، قم، دفتر آیه‌الله سید محمد روحانی.
- خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ ق)؛ کفایة‌الاصول، قم، موسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- رازی، فخرالدین (۱۴۰۰ ق)؛ المحصول فی علم‌اصول‌الفقه، ریاض، دارالنشر.
- صدر، محمدباقر (۱۴۳۴ ق)؛ دروس فی علم‌الاصول، الحلقة‌الثالثة (صیاعه جدیدة)، قم، مرکز فقه و معارف اهل بیت علیهم‌السلام.
- صدر، محمدباقر (۱۴۲۱ ق)؛ دروس فی علم‌الاصول، الحلقة‌الثالثة، قم، موسسه نشر اسلامی.
- طوسی، محمدحسن (۱۴۱۲ ق)؛ شرح منطق‌اشارات.
- عبدالساتر، حسن (۱۴۱۷ ق)؛ بحوث فی علم‌الاصول، بیروت، دارالاسلامیة.
- فیاض، محمد اسحاق (۱۴۳۰ ق)؛ المباحث‌الاصولیة، دارالهدی.
- فیاض، محمداسحاق (۱۴۱۷ ق)؛ محاضرات فی اصول‌الفقه، قم، انصاریان.
- قطیفی، منیر (۱۴۱۴ ق)؛ الرافد فی علم‌الاصول، قم، حمید.
- نهب‌وندی، علی (۱۴۲۰ ق)؛ تشریح‌الاصول، تهران، بی‌نا.

واعظ بهسودی، محمدرور (۱۴۲۲ ق)؛ مصباح‌الاصول، قم، مکتبۃ‌الداوری. هاشمی شاهرودی، محمود (۱۴۱۷ ق)؛  
بحوث فی علم‌الاصول، قم، موسسه دائره‌المعارف فقه اسلامی.

هاشمی شاهرودی، محمود (۱۴۳۱ ق)؛ اضواء و آراء، قم، موسسه دائره‌المعارف فقه اسلامی.

ویکی پدیا، مدخل «شرطی شدن کلاسیک»، رهیاب: <https://fa.wikipedia.org/wiki>

وبگاه آیت‌الله نورمفیدی، جلسه پانزدهم، رهیاب: [www.m.noormofidi.com](http://www.m.noormofidi.com)